

گزارشی از گفت و گو با خسرو حکیم رابط

## آینه ای در برابر گذر زمان

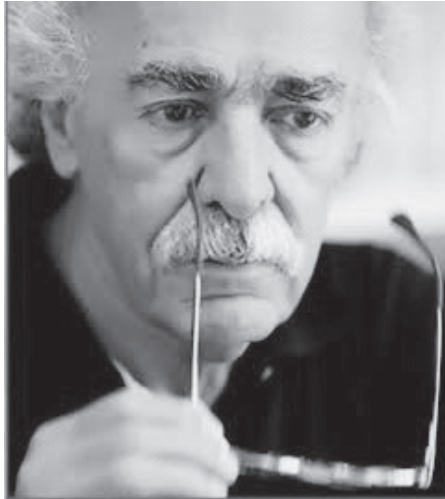


حمید نامجو

در بعدازظهر یکی از روزهای گرم تابستان، به دیدار خسرو حکیم رابط می‌رویم. به گرمی از ما استقبال می‌کند. چهره‌ی گشاده او و همسرش اضطراب را از جان مان می‌زداید و احساس راحتی می‌کنیم. گویی که در خانه‌ی خودمان هستیم، می‌داند که برای گفت‌وگو آمده‌ایم. روز و ساعت گفت‌وگو را از دو روز قبل معین کرده‌ایم، اکنون او در مقابل مان نشسته است و نگاهش حاکی از آرامشی عمیق دارد. لابد به این دلیل که بر تجربیاتی غنی و حاصل شده از سال‌ها آموختن و آموزش دادن و تأمل کردن و نوشتن تکیه دارد.

بهانه‌ی این گفت‌وگو، نشر فایل‌های صوتی است که اخیراً "با صدای خودش در فضای مجازی در دسترس دوستان و دوستدارانش قرار گرفته است. این فایل‌های صوتی نقل‌خاطرات، تأملات و حدیث‌نفس‌هایی است که پیش از این در ۵ جلد کتاب و با نام «من با کدام ابر...» نشر یافته است. این یادداشت‌ها، ثبت‌خاطرات به معنای مألوف آن نیست. نه توالی زمانی دارد و نه موضوع معین. در حقیقت تصاویر پراکنده‌ای است از میان هزاران خاطره و ماجرای نانوشته. از میان صدها اتفاقی که خود ناظر آن بوده و با دو چشم خود دیده است و در آن‌ها درنگ کرده است. اتفاقاتی از زندگی جاری و ماجراهایی که زندگی همه ما را احاطه کرده است. اما امروز که از دریچه‌ی چشم نویسنده به آن‌ها می‌نگریم انگار معنایی متفاوت بر آن بار شده است. انگار درست دیدن و دقیق دیدن و تأمل کردن را می‌آموزیم. این یادداشت‌ها از توصیف چگونگی فراتر می‌رود و با نگاهی کاونده به شرح‌چرایی می‌رسد. و خواننده یا شنونده را وادار به تأمل و تفکر می‌کند و تا مدت‌ها در ذهن و جان مخاطب به زیست خود ادامه می‌دهد. به همین دلیل است که از گزارش نویسی و خاطره‌نویسی عبور کرده و قدم به عرصه ادبیات می‌گذارد. چرا که ادبیات به زعم حکیم رابط باید که پرسش برانگیز باشد. باید که تلنگر بزند. باید که پوست و پوسته را برشکافد و به آن گوهر پنهان شده در دل صدف برسد. فایده‌ی هنر و خاصیت هنر در همین پرسش ایجاد کردن و توسعه دادن دنیای مخاطب و عمق بخشیدن به تفکرات اوست.

اولین خاطره‌ای که از نام خسرو حکیم رابط در خاطر دارم مربوط به ۴۳ سال قبل است. در شهر کوچکی که در آن به دنیا آمده بودم، یک گروه تئاتری متشکل از تعدادی از معلمان و دانش‌آموزان دبیرستان تشکیل شده بود و هر سال یکی دو بار به مناسبت‌های مختلف، نمایشی را برای مقامات دولتی شهر و برای دانش‌آموزان اجرا می‌کردند. نمایش‌هایی با یک قصه‌ی اخلاقی و یا درباره یک اتفاق تاریخی. متن نمایش‌نامه‌ها را معمولاً یکی دو نفر



از اعضای همان گروه نمایشی می‌نوشتند. آن سال هنوز نوجوانی کم سن و سال بودم و وقتی اعلان نمایش «آن‌جا که ماهی‌ها سنگ می‌شوند» را روی دیوار سالن چند منظوره‌ی اداره فرهنگ دیدم، کنجکاو‌ی‌ام برانگیخته شد. چرا که چنین نامی برایم غریب بود.

صحنه‌ی نمایش یک شهر ساحلی در کنار دریای خزر بود و تعدادی ماهیگیر که نان سفره‌شان به دلیل غرق شدن ماهیگیری در دریا، از آن دزدیده شده بود. از آن در ماندگی و ناچاری بوی شورش و نافرمانی می‌آمد

و اراده‌ی بعضی از آن‌ها برای به دست آوردن حق‌شان برای من که تصویری از ظلم و بی‌عدالتی نداشتم بسیار هیجان‌انگیز بود. به همین دلیل نام خسرو حکیم رابط برای همیشه در ذهن من حک شد.

در تمام سال‌های بعد از انقلاب همیشه در آفیش‌هایی که بر دیوارهای تئاتر شهر آویزان می‌شدند دنبال اسم خسرو حکیم رابط می‌گشتم اما هیچ‌وقت نشانی از این نام نیافتم تا این که در سال ۸۶ چشمم به مجموعه خاطرات حکیم رابط افتاد که با عنوان «من با کدام ابر» توسط نشر قطره منتشر شد.

خسرو حکیم رابط متولد ۱۳۰۹ در شهر شیراز است و به نوعی میراث‌دار دو قله رفیع شعر فارسی یعنی حافظ و سعدی. می‌گوید که مادرش دیوان حافظ و گلستان و بوستان سعدی را حفظ بوده و غزل‌های پرتراوت آنان بر زبانش جاری. او در سال ۱۳۲۸ و بعد از تمام کردن دوره دانشسرای مقدماتی معلم می‌شود. دو سال در کازرون و دو سال در شیراز. تعلق خاطرش به عدالت، پایش را به فعالیت‌های سیاسی باز می‌کند. به همین دلیل بعد از کودتای ۲۸ مرداد مدتی در تهران زندانی می‌شود و به همین دلیل نیز پس از آزادی به شیراز باز نمی‌گردد. از سال ۳۲ تا ۴۲ برای گذران زندگی کارهای مختلفی می‌کند. کارگری، بنایی، لوله‌کشی، پادویی در یک کتابفروشی و بالاخره شاگردی راننده کامیون. شاغل بودن در این

شغل‌ها و مراوده با طبقات مختلف اجتماع و زاد و زیست در میان افراد فرودست، انبانی پر و پیمان از تجربه زیسته شده نصیبش کرده است. از آن‌جا که نگاهی دقیق و ذهنی روشن داشته آن سوی پنهان اتفاقات، و رفتار و نگاه آدم‌های پیرامونش را دیده و به خاطر سپرده است. اکنون که بعد از پنجاه سال این خاطرات را در کتاب «من با کدام ابر» بازخوانی کرده و با نثری زیبا برای ما روایت می‌کند، خواننده را به همان سال‌های دور برمی‌گرداند. این روایت‌های پراکنده ضمن آن‌که تصویری روشن از دنیای ما و جامعه ما و مناسبات حاکم بر آن، در آن سال‌ها ارائه می‌دهد، نگاه و نگره نویسنده را نیز نشان می‌دهد. یک اتفاق کوچک در مدرسه یا مزرعه یا در سلاخ‌خانه یا یک برخورد ساده میان دو همکار وقتی در قالبی هنری و با نثر و زبانی هنرمندانه بیان شود و وقتی فرمی هنری بیابد آن را تبدیل به یک تجربه عام می‌کند. مخاطب را در آن تجربه شریک می‌کند و همان دریافت‌ها و همان پرسش‌ها را به ذهن او و به دنیای او می‌کشاند.

نثر حکیم رابط در این یادداشت‌ها و خاطره‌ها نثری زیباست. او نحو زبان نوشتار را کنار می‌گذارد و به زبان محاوره نزدیک می‌شود. یعنی زیاد در قید و بند جای دقیق ادات جمله نیست، تا حد امکان در استفاده از افعال ممسک است. ساده و صمیمی می‌نویسد و از هرگونه تقید و اشنانویسی پرهیز دارد، نثر آن جان‌دار و سریع و پرطپش است، خواننده یا شنونده را به دنبال خودش می‌کشاند. جملات خلاصه شده و کوتاه و در عین حال سلیس و روان است. به جای مفاهیم به تصاویر می‌پردازد و به جای تشریح به توصیف بسنده می‌کند. احساسات مخاطب را برمی‌انگیزد و از عیان شدن آن ابایی ندارد. به کارگیری خاطره‌نویسی به جای داستان‌گویی، استفاده از راوی اول شخص را ضروری ساخته و در همه جا خصوصاً بیان مستقیم تأثرات و احساسات، هرگونه مانعی بین نویسنده و مخاطب را حذف می‌کند. یک نوع صمیمیت یا تعلق و همدلی بین خواننده و راوی ایجاد می‌کند و همین امر تأکیدی است بر حقیقت داشتن آن چه نقل می‌شود و تأثیر متن را دوچندان می‌کند. به کارگیری این نثر سریع و پرطپش و این جملات کوتاه و نغز نشانه‌ی انس و الفت نویسنده با ادبیات کهن فارسی خصوصاً گلستان شیخ اجل سعدی است.

حکیم رابط از سال ۴۳ تا سال ۴۸ پس از گذراندن دوره‌ای یک‌ساله، در سازمان دامپزشکی استخدام می‌شود. شغل او نظارت بر سلامت گوشت دام‌هایی است که در کشتارگاه ذبح می‌شوند. مدتی برای نظارت بر سلامت گوشت‌های وارداتی، به ترکیه اعزام می‌شود. اولین تجربه‌های او در نوشتن مربوط به همین دوران است. او بخشی از نامه‌هایی که در آن سال‌ها برای دوستانش نوشته است را برای ما می‌خواند و تأثیر خواندن گلستان سعدی را در نثر این نامه می‌توان دید. میراث پرقدری که از مادرش نصیب برده است.

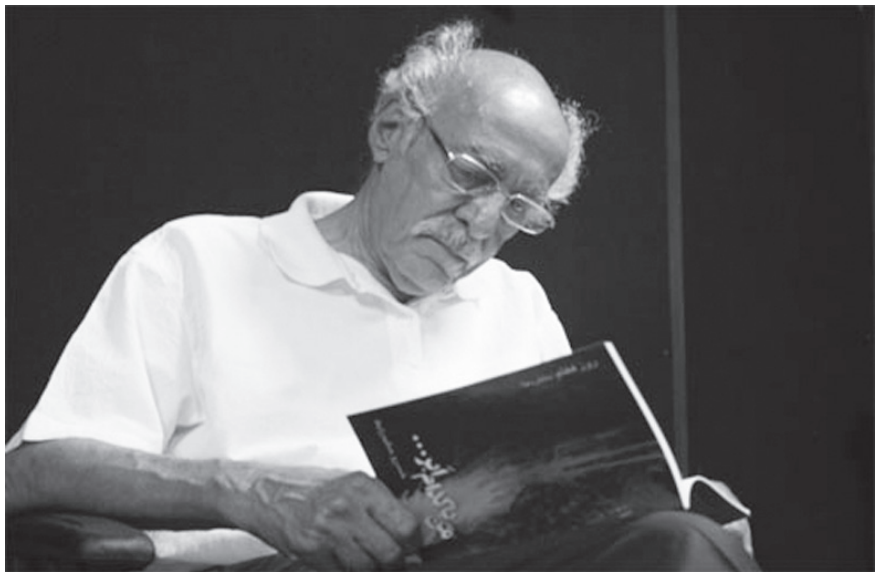
سال ۴۳ در کنکور دانشگاه تازه تأسیس هنرهای دراماتیک شرکت می‌کند. انگیزه‌ی اصلی او فراگیری نوشتن و طرز نگارش نمایشنامه و فیلمنامه است. در آن دانشکده با بسیاری از

نام آوران و هنرمندان سال‌های بعد در عرصه تئاتر همدرس و همکلاس می‌شود. محمدعلی کشاورز، علی حاتمی، جمشید مشایخی و بسیاری از بازیگران و کارگردانان از این جمله‌اند. در سال ۴۸ و بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه، از سازمان دامپزشکی استعفا می‌دهد. او فرصتی برای آموزش تئاتر و نمایشنامه‌نویسی در دانشگاه تبریز به دست آورده است و تا سال ۵۱ در این سمت باقی می‌ماند.

در همین دوران اولین نمایشنامه خود یعنی آن‌جا که ماهی‌ها سنگ می‌شود را می‌نویسد. این نمایش در سال‌های بعد، در اغلب شهرهای ایران اجرا می‌شود. در خاطراتش از سفر سال ۵۲ به زابل می‌گوید و از این‌که در همان زمان گروهی از دوستداران تئاتر در حال تمرین آن نمایش بودند.

سال ۵۱ به تهران باز می‌گردد. دو سه سالی در دبیرستان‌های لواسانات و کرج مربی تئاتر است و در همان سال‌ها فرصت آموزش در دانشگاه را به دست می‌آورد و از سال ۵۵ به بعد تمام وقتش صرف آموزش تئاتر و نمایشنامه‌نویسی در دانشگاه می‌شود. در خاطراتش می‌گوید که وقتی برای تدریس به دانشکده‌ی هنرهای زیبا در دانشگاه تهران دعوت شدم خاطره‌ای از سال‌های دور برایم تداعی شد. در آن سال‌ها به عنوان کارگر لوله‌کش، تأسیسات گرمایشی سالن طراحی و نقاشی را نصب می‌کردم، اما این بار استاد همان دانشکده شده بودم.

حکیم رابط بیش از چهل سال در دانشکده‌های مختلف در تهران و اراک و تبریز و شهرهای دیگر نمایشنامه‌نویسی تدریس کرده است. استاد بسیاری از دانش‌آموخته‌های رشته تئاتر و سینما بوده و احترام زیادی برای این هنر قائل است. او از تعلق خاطرش به هنر تئاتر می‌گوید، از این هنر به قول او جلیل و شریف و انسانی. او می‌گوید که تئاتر پلی است بین



مجمع‌الجزایر پراکنده انسانی، پلی برای شناخت و پیوند و تفاهم و دوستی در میان ساکنان این جزایر دور از هم. او بیان می‌کند که تئاتر و به طریق اولی ادبیات، با تأثیر گرفتن از زندگی و بازنمود دوباره‌ی آن در ساختاری جدید، زندگی آدمی را غنی‌تر و تجربه‌های دیگران را از آن ما می‌کند.

حکیم رابط در بخش دیگری از گفتگوش می‌گوید که گرچه به روسیه تزاری نرفته یا در نروژ قرن نوزدهم زندگی نکرده اما از طریق خواندن چخوف و ایسن‌گویی با آن‌ها زیسته است. ما دایی وانیا را به خوبی خود چخوف می‌شناسیم و دغدغه‌های هدا گابلر را درک می‌کنیم. چرا که احساسات و تأثرات و تعلقات آن‌ها را یا خوانده‌ایم یا برصحنه تئاتر به تماشا نشسته و آن‌را دریافت کرده‌ایم و هم اکنون می‌دانیم که میلیون‌ها نفر در سراسر جهان در دریافت این تأثرات با ما شریک هستند. تئاتر دنیای ما را علیرغم تفاوت‌های فرهنگی، نژادی و زبانی، دنیایی آشنا تر و در دسترس‌تر می‌کند و همه ما را در سرنوشت آدم‌های نمایش شریک می‌کند، به این ترتیب محدودیت‌های زمانی و مکانی را حذف کرده و مرزها را از میان برمی‌دارد. ما را به گذشته‌های دور می‌برد، به عمق تاریخ. ما را با سوفوکل و با سرنوشت آنتیگونه پیوند می‌دهد. زندگی ما را عمق و وسعت می‌بخشد و آن را غنی‌تر می‌کند.

خسرو حکیم رابط از سال ۵۲ به سینما می‌پردازد. او سینما را نیز همانند تئاتر، امکانی برای شناخت زندگی و بازنمایاندن سویه‌های پنهان زندگی می‌داند. اولین سوژه‌ای که نگاه و ذهنش را مجذوب خودش می‌کند، معدن است و زندگی کارگران معدن که معاش خود را در عمق زمین می‌کاوند. گذارش به زندگی معدن کاران در عمق معادن ذغال سنگ در استان مازندران می‌افتد و این می‌شود سرآغاز کار او در سینما. بعدها چند فیلمنامه می‌نویسد که دو تایی آن‌ها بر پرده سینما ظاهر می‌شوند؛ «فصل خون» که با نام «خون بارش» اکران شد و فیلم دیگری به نام «باغ آدم» که با اسم «راز کوکب» ساخته شد. حکیم رابط از آن‌چه ساخته شده راضی نیست، با این وجود تعلق خاطرش به سینما را حفظ کرده است. او در این گفت‌وگو بخش‌هایی از فیلمنامه‌ای را برای ما می‌خواند که داستان محکمی دارد اما هیچ دیالوگی ندارد و این نشان از توان او در بکارگیری مدیوم سینماست و استفاده از تصویرهایی که می‌تواند موقعیت‌های مورد نظر نویسنده را خلق کرده و توصیف نماید و داستان کاملی را با تصویر تعریف کند. کوششی برای نزدیک شدن به بیان خالص و ناب سینمایی، بی‌آن‌که نیاز باشد با کلام و یا با به خدمت گرفتن مدیوم دیگر، آن تصویر را کامل‌تر و گویاتر کند. سینما و همچنین خاطرات او از سال‌ها تدریس نمایشنامه‌نویسی، هر یک به تنهایی می‌تواند و می‌باید موضوع و زمینه‌ی گفت‌وگوهای مفصلی در این مقولات باشد. ما امیدواریم این فرصت را دوباره به دست بیاوریم و نظریات و تجربه‌های او در این زمینه را بشنویم و به مخاطبانش ارائه کنیم.

«من تقریباً سابقه و آمار همه‌ی این نویسنده‌ها و مترجم‌ها را دارم. هیچ‌کدام از این‌ها برخلاف نویسنده‌های خارجی، نویسنده‌ی تمام وقت نیستند. یعنی از این کار ارتزاق نمی‌کنند. این کار را به خاطر لذت و یا ادای دین و یا حتی برداشتن یک قدم به زعم خودشان؛ مفید برای مردم، انجام می‌دهند. انگیزه شهرت هم قطعاً نیست، چون شهرت در این جا بیشتر مصیبت زاست. خب آدمی که زندگی و اجاره‌خانه‌اش از این کار نیست ما نمی‌توانیم شکستش بدهیم یا فرسوده‌اش کنیم. می‌رود و می‌آید انگار که کفش آهنی دارد. به این چهارده پانزده سال گذشته نگاه کن. هر وقت یک فضایی باز شد، یا یک معاونی عوض شد، فوری سر و کله‌هاشان پیدا شد با کتاب‌های آماده در زیر بغل. ناشرها هم همین‌طور. اتفاقاً مخاطب هم دارند. این یعنی این‌که طرف فرسوده نشده و تا زنده است و نفس می‌کشد وضع به همین منوال است. مگر این‌که یا مثل استالین بفرستندشان به ماگادان یا اتوبوسی بفرستندشان ته دره»